

Nasser Khosrow and Saadi Shirazi-Fekri Bami

* Rozina Anjum Naqvi

Abstract:

Many famous and valuable personalities were born in mainland Iran who enriched the candle of knowledge and literature with their intellectual ability and left scientific and moral traces aspecially for the formation of the individual, one of them is Hakim Nasir Khosrow bin Haris Al-Bakhi Al-Maruzi who is reformer in Persian literature. He is considered on architect and the center of his thought in moral issues. The great poet of 7th century Sa'di shirazi is a preacher and He gave heartfelt advice for reforming the human being. That is why he is called a moral teacher. The religious and moral commonalities of these two great poets in the article discussed theology in particular, Manqabat Hazrat Ali, Badshahi and the government of scetcism and piety brotherhoodhuman righteousness, human suffering, greed, etc.

Keywords: God, Man, Nasser Khosr, Saadi Shirazi, Thought, Ethics, Poetry

ناصر خسرو و سعدی شیرازی- فکر باهمی

* روزینه انجم نقوی

چکیده:

سر زمین ایران بسیار معروف ترین هستی های مایه گران را به دنیا وجود آورد. ایشان از لیاقت علمی خود شان شمع علم و ادب را فروزان ساختند. بالخصوص برای تشکیل فرد آثار علمی و اخلاقی گزاشته اند و بدین وسیله نویسندگان و ادیبان فارسی فکر خود شان را منور ساخته اند. ازین شان بزرگ ترین هستی حکیم ناصر بن خسرو بن حارث القبادیانی البلخی المروزی مکنی به ابو معین و ملقب و متخلص به حجت (۳۹۴-۴۸۱ ه.ق) به طور مصلح و معمار در دنیای ادب فارسی به شمار می آید، شاعر و نویسنده هم است. او در ادبیات فارسی مقام عالی دارد. محور اندیشه پر مغز این شاعر مسایل اخلاقی هستند. شاعر بزرگ قرن هفتم سعدی شیرازی (م ۶۹۱ ه) که صفات یک واعظ و خطیب دارد و برای اصلاح فردو جامعه نصائح دلنشین گفته است، حتماً سرمایه ادب فارسی هست. همین جهت وی را معلم اخلاق گفته می شود. در مقاله زیر بر مشترکات مذهبی و اخلاقی این دو بزرگ شعراء بحث نموده است، بالخصوص خدا شناسی، منقبت علی مرتضی، بادشاهی و حکومت، زهد و پارسائی، اخوت انسانی، راستی، مردم آزاری، حرص و طمع و دیگر.

کلید واژه ها: خدا، آدمی، ناصر خسرو، سعدی شیرازی، فکر، اخلاق، شعر

شاعر بزرگ حکیم ناصر خسرو قرن پنجم (۳۹۴-۴۸۱ مطابق با ۱۰۰۳-۱۰۸۸) در قبادیان، بلخ چشم به دنیا گشود و در یمگان بدخشان به درود حیات گفته بود. (دکتر صفا، تاریخ ادبیات ایران، ص ۴۴۳) وی اسلوبی نادر و خاصه خود دارد. خاصیت عمده شعر این شاعر اشتمال آن بر مواظ و حکم بسیار است و نیز جنبه دعوت مذهبی او به اشعارش رنگ دینی آشکاری داده است. زبانش قریب به زبان شعرای آخر در عهد سامانیان است. بدون تردید این حکیم یکی از شاعران بسیار توانا و سخن آور فارسی است. این شاعر معروف بر گز دیوان خودش را به مدح شاهان و امیران نیالوده است و آنچه را ستوده و در شعر خودش آورده، همه چیز های است که وی از نظر اجتماعی و مذهبی بدان ایمان داشته است. از آثار معروف وی می توان دیوان اشعار، روشنایی نامه، سعادت نامه که منظوم هستند و سفر نامه، زاد المسافرین، وجه الدین، خوان اخوان، کشایش و رهایش، جامع الحکمتین که منثور هستند، را نام برد. سعدی شیرازی در قرن هفتم زندگی می کرد، در تاریخ ادبیات فارسی به طور معلم اخلاق معروف است، همینطور شعر سروده است و آثار وی بر این حقیقت شاهد اند. او هیچ وقت اشعار مدحیه نسروده است بلکه پند و موعظت گفته است. حالا ما مشترکات این دو شاعران بزرگ نگاه می کنیم. خدای بزرگ و برتر وحده لاشریک است و همه انبیاء اکرام و ائمه طاهرین درس توحید داده اند که هستی خدای متعال بی نظیر است وی از هر مثالو شبهی منزّه است، باری سبحانه یگانه است و یگانگی باری تعالی را نهایت نیست. توحید را شناختن کار بسیار مشکل است. برای این که عقل جزوی انسان نمی تواند که فهم ادراک حق سبحانه بکند چنان که برای زندگی کردن خدا شناسی خیلی مهم است. پس انسان را باید که حدود علوی و سفلی جهان را بداند تا به توحید برسد و در این دنیا کمال حاصل کند. همین طور حکیم ناصر می سراید ببینید:

که هست از وهم و عقل و فکر برتر	به نام کرد گار پاک داور
نه اول بوده و نیآخر او را	همو اول همو آخر زمیدا
چه گویم هر چه گویم بیش از آنست	صفات و ذات او هر دو قدیم ست

(دیوان ناصر خسرو قبادیانی، ص ۶۳۸)

برای شناختن خدای متعال انسان باید تفکر کند که در خلقت جهان و اهل جهان چه اسرار نهفته اند وقتی که وی در عالم جسمانی تفکر کند، حقیقت عالم علوی را می شناسد. پس شناختن خدا بر انسان واجب است که از صفات پاک و مبری است چنان که می گوید

بپرست خدای را و خود بشناس	او با صفت و بی صفت تنها
---------------------------	-------------------------

و آنرا که فلک به امر او گردد
ایزدش مگوی خیره ای شیدا
(دکتر شیر زمان، ناصر خسرو و ریشه های آن، ص ۷۷)

جای دیگر می گوید:
خداوندی که در وحدت قدیم ست از همه اشیاء
که اندر وحدتش کثرت نه محدث را ز اوان است
چه گویی از چه عالم را پدید آورد از اول
نه ماده بود و نه صورت نه بالا بود نه پنهان
همی گویی که بر معلوم خود علت بود سابق
چنان بر عدد واحد و یا بر کل خود اجزا
(دیوان ناصر خسرو، ص ۵۳)

در آغاز روشنایی نامه این طور می سراید:
به نام آن که دارای جهان ست
خرد ز ادراک او حیران بمانده
به هر وصفی که گویم زان
فزونست
بسی گفتند و می گویند ازین حال
ندانم تا که را روشن شد احوال
(همان، ص ۶۳۱)

زیرا که خدا ی متعال از صفات زمان و و تاثیر آن مبرا است، حق اوست که او را بشناسیم و مالک و
مختار خود مان گردانیم و از نعمت های گران مایه راسپاس گزاریم که او سر انسان را از تاج لقد خلقنا
الانسان فی احسن تقویم آراسته است. و این قدر نعمت های برای انسان آفریده است که شمار کردن آنها را
ناممکن است. در قرآن پاک آمده است: وان تعدو نعمت الله و لا تحصوها

ای بار خدای کرد گارم	من فضل ترا سپاس دارم
زیرا که روز گار پیری	جز شکر تو نیست غم گسارم
جز گفتن شعر دهد و طاقت	صد شکر ترا که نیست کارم
توفیق دهم بران که در دل	جز تخم رضای تو نکارم
راز دل هر کسی تو دانی	دانی که چگونه دلفگارم

(همان، ص ۳۶۱)

حضرت علی مرتضیٰ می فرمایند: من عرف نفسه فقد عرف ربه در نظر ناصر انسان از دو چیزی مرکب است؛ نفس و تن و تن از عالم اجسام است و نفس از عالم ارواح یعنی عالم سفلی و علوی است. انسان از نور خدا زنده است پس او اگر خودش را می شناسد خدای متعال را خواهد شناخت. لذا شناختن خدای تعالی خود شناسی لازم است. می سراید:

هر آنک او نفس خود بشناخت بشناسد یقین حق را

امیر المومنین این گفته شیر ایزد دیان

(ناصر خسرو و ریشه های آن، ص ۸۷)

و جای دیگر می گوید:

ز خود هم نیک و هم بد را بدانی
پس آنکه سرفراز انجمن شو
چو دانستی ز هر بد رسته باشی
خدا بینی اگر خود را ببینی

بدان خود را که خود را بدانی
شناسای وجود خویشتن شو
چو خود دانی همه دانسته باشی
ندانی قدر خود زیرا چنینی

(دیوان ناصر خسرو، ص ۶۴۷)

در شعر پر مغز سعدی شیرازی خدانشناسی هم دیده می شود که ذات خدای متعال بی نظیر است و آن رحمن و رحیم بر بندگان خودش بی نهایت مهربان است. چنان که در آغاز دیوان خودش می سراید:

صانع پرور دگاری توانا
صورت خوب آفرید و سیرت زیبا
از همه عالم نهان و بر همه پیدا
وز همه عیبی مقدسی و مبرا

اول دفتر به نام ایزد دانا
اکبر و اعظم خدای عالم و آرام
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق
بار خدایا مهیمن و مدبر

(کلیات سعدی، ص ۴۱۱)

و در گلستان سروده است:

که ندارم به طاعت استظهار
عارفان از عبادت استغفار

عذر تقصیر خدمت آوردم
عاصیان از گناه توبه کنند

(گلستان سعدی، ص ۶۳)

و یکی دیگر جای می سراید:

عقل و صبرم ببرد طاقت و هوش

دوش مرغی به صبح می نالید

یکی از دوستان مخلص را	مگر آوازم رسیدبگوش
گفت باور نداشتم که ترا	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح گوی و من خاموش

(همان، ص ۸۱)

کل من علیها فأن- دنیا را بقا نیست این جهان اجسام فانی است هر کسی که در دنیا آمد به طرف خدا متعال خواهد رفت بسیار شاعران بر این موضوع شعر سروده اند. حکیم ناصر خسرو این دنیا را مثل خوابی آشفته قرار می دهد که هیچ کس را در این خواب آشفته مسرت و راحت یافته نمی شود. او گاه دنیا را مثل سراب تشبیه می دهد که کارش تشنه دهان را کشتن است و گاهی دنیا را مانند مار خطرناک قرار می دهد که هیچ دانا به دنبالش نمی رود. در نظر وی دنیا پیر زنی فریبنده است و خرد مند همیشه می خواهد از آن نجات یابد. همین طور حضرت علی مرتضیٰ فرموده اند: ای دنیا ای دنیا علی ترا سه بار طلاق داده است. حکیم ناصر خسرو در باب این فلسفه این طور می سراید:

این جهان خوابست خواب ای پور باب	شاد چون باشی بدین آشفته خواب
جز شکار مردم هشیار هیچ	نیست چیزی کار این پران عقاب
دل برین آشفته خواب اندر مبد	پیش کواز توبتابد توبتاب
زین سراب تشنه کش پرهیز کن	تشنگان بسیار کشتست این سراب

(دیوان ناصر خسرو، ص ۷۴)

و جای دیگر می سراید:

کس جهان را به بقا تهمت بیهوده نکرد	که جهان جز به فنا کرد مکافات و جزاش
او همی گوید ما را که بقا نیست مرا	سخنش بشنو اگر چند که نرمست اداس
گرچه بسیار دهد شاد نبایت شدن	به عطاهاش که عاریتی نیست عطاش

(همان، ص ۳۰۰)

و نیز:

نشاید شه به جاه و مال غرور	چو مرگ آید چه دربان و چه فغفور
مکن تکیه بر اقبال زمانه	که او بر کس نماند جاودانه
ازین معشوق هر جایی چه آید	که هر گز باکسی دایم نپاید
منه دل این عروس بی وفارا	خس شوهر کشد و ندغارا

(همان، ص ۶۵۳-۶۵۴)

چنان که دنیا بی وفا است لذا دنبال عیش و دنیا نباید رفت. این کار خرد مندان نیست که برای عیش و طرب فانی سعی بکند. قرآن مجید هم دنیا را لهو و لهب قرار می دهد کسی که این دنیا را هدف زندگی خودش قرار می دهد، آدمی نیست وی همیشه ناخوش و بی برگ و بی نوا باشد. برای این که دوستی این دنیافانی آدمی را سیاه می کنند و می سوزاند بلکه دنیا پرستی موجب زحمت است. حکیم ناصر خسرو نکته ای بسیار دقیق، لطیف و پر مغز در شعر می سراید که زیبایی بی دنیا از برکت دین است فقط دین انسان را از نا راحت های دنیا ننگ دارد و نیز دنیا برایش زیبا و دلکش می سازد. به طور نمونه ببینید:

بنگر ز روز گار چه حاصل شدت جز آنک

با حسرت و دریغ فرو مانده ای حسیر

دین را طلب نکردی و دنیا ز دست شد

همچون سیوس ترنه خمیری ونه فطیر

زیبایه دین شد ست ترا دنیا

آنرا بجواگرت بیاید این

دین بوی عنبر است و جهان عنبر

بی بوی خوش چه عنبر و چه سرگین

(ناصر خسرو و ریشه آن، ص ۱۲۵)

حکیم ناصر خسرو مردم را توصیه می دهد که بزرگی دنیا و آخرت از دین حق است و به وسیله آن سعادت دین و دنیا می توان یافت. وی برای مصایب و آلام دنیا یک نسخه کیمیا می نویسد که برای این توحید و محبت محمد و آل محمد و امام وقت بهترین و قوی ترین سپر است. به طور نمونه ببینید:

گر جهان با من ز کین خنجر کشد علم و توحید است با او خنجرم

نیز ازین عالم نباش مبر حذر زانکه من مولایای الحیدرم

افسر عالم امامم روز گار حیدر کرار باشد بر سرم

(همان)

نکته دیگر در نظر ناصر خسرو مهم است، چون که دنیا جای ماندنی نیست پس باید برای جهان دیگر را زاد راه درست بکنیم بهترین زاد راه نیکویی و راستی است که بقای بشر از کارهای نیک است که در این جهان می توانیم انجام بدهیم. انسان باید که کارهای نیک بپردازد. زیرا که فرد در جامعه و ملت با گفتار و کردار و پندار نیک خودش مثل شمع روشن می تابد و دیگر این بهترین زاد راه آخرت هست.

سعدی شیرازی در گلستان می نویسد که بر طاق ایوان فریدون نوشته بود که:

جهان ای برادرنماند بکس	دل اندر جهان آفرین بند و بس
مکن تکیه بر ملک دنیا و پشت	که بسیار کس چون تو پرورد و کشت

(کلیات سعدی، ص ۳۸)

پس او توصیه می کند که:

پس نامور به زیر زمین دفن کرده اند	کز هستیش بر وی زمین در نشان نماند
و آن پیر لاشه را سپردند زیر خاک	خاکش چنان بخورد کز و استخوان نماند
زنده است نام فرخ نوشیروان بخیر	گر چه بسی گذشت که نوشیروان نماند
خیری کن، ای فلان و غنیمت شمار عمر	زان پیشتر که بانگ بر آید فلان نماند

(همان)

سعدی شیرازی در مدح انکیانو در باره این حقیقت ابراز نموده است که:

بس بگردید و بگردد روز گار	دل به دنیا درنبندد هوشیار
آنچه دیدی بر قرار خودنماند	وین چه بینی هم نماند بر قرار
دیر و زود این شکل و شخص نازنین	خاک خواهد بودن و خاکش غبار

(همان، ص ۷۲۴)

به نزد هر مکتبه فکر دهد و پارسایی ارزشی زیاد دارد، پارسایی یعنی صفای باطن در حکیم ناصر خسرو پارسایی کلید بهشت است. فقط عبادت ظاهری یعنی نماز، راز، دعا موی دراز و سجاد موجب پارسایی نیستند بلکه باطنش پر از صدق و صفا باشد و از کم آزاری و برد باری و اوصاف حمیده مزین باشد. انسان را باید که دنبال لذات جسمی نرود بلکه دنبال عقلی برود تا غذای نفس یابد و این نفس از علم و حکمت زنده است. پارسایی هم بدون علم و هنر مسیر نمی شود. لذا کسب علم جزو لازم است و علم و دانش بی اطاعت الهی نمی یابد گویا طاعت و علم لازم و ملزوم هستند. چنان که می سراید:

جاهل نرسد به پارسایی	بی هوده سخن چرادرایی
آن بس نبود که روی و زانو	در خاک بمالی و بسایی
زیرا که نخست علم باید	تا پیش خدای رابشایی

(ناصر خسرو و ریشه آن، ص ۱۵۰)

در حقیقت مسلم آن است که از دست و زبانش دیگران را رنج نرسد در نظر ناصر خسرو کم آزاری، پارسایی است. مرد نیکو کار از آزدن مردان خود را نگاه دارد و از ارتکاب گناهی بزرگ پرهیز می کند

ولی اگر کسی را ناحق آزار می رساند حتما پاداش آن آزار خواهی یافت. این حقیقت اظهر من الشمس است که هر که کم آزار است از دیگران آزار نمی بیند. به طور نمونه اشعار ببینید:

امروز آزار کس مجوی که فردا	هم ز تو بیش که جان تو رسد آزار
آنچه نخواهی که من به پیش تو آرم	پیش من از قول و فعل خویش چنان مار

(همان، ص ۳۰۱)

و نیز:

از غدر حذر کن و می آزار	کس را پنهان چو مار رقم
کردار مدار خار و سوزن	گفتار حریر و خز و ملحم
وز عقل ببین به فعل پیدایش	اندر دل دهر راز مبهم

(همان، ص ۳۰۲)

در نظر ناصر خسرو ظالم از گرگ خونخوار بد تر است برای ین که از رستن گرگ آسان ولی از ستم گر نجات یافتن مشکل تر است. پس وی مردم را توصیه می دهد که:

فزون خواهی بقادل می آزار	که دایم دیر زی باشد کم آزار
به یاد حق تعالی باش خشنود	که خشنودی رضا حاصل کند زود
میر بر کس حسد گر مال دار است	که تو رنجی و او شاد کار است
همیشه نیک خواه مردمان باش	به نیکی کوش و آنگه در امان باش

(دیوان ناصر خسرو، ص ۶۶۴)

حالا بر همین موضوع اشعار سعدی شیرازی ملاحظه بکنید:

مسکین خر اگر چه بی تمیز است	چون بار همی برد عزیز است
گاو و خران باربردار	به ز آدمی نه مردم آزار

(کلیات سعدی، ص ۵۶)

به بازو و ان توانا و قوت سر دست	خطاست پنجه مسکین نا توان بشکست
نترسد آن که بر افتادگان نبخشاید	گر ز پای در آید کسش نگیرد دست

(همان، ص ۴۸)

و نیز این که:

چنین گفت فردوسی پاک ذات	که رحمت بر آن تربت پاک باد
-------------------------	----------------------------

میآزار موری که دانه کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
(کلیات سعدی، ص ۴۷)
در نظر سعدی مردن ظالم بهتر است برای مردمان و برای خودش در باء این حکایتی بیان می نماید و این طور شعر می سراید:

ای زبر دست زیر دست آزار گرم تا کی بماند این بازار ؟
بچه کار آیدت جهان داری مردنت به که، از مردم آزاری
(همان)

سعدی داعی عالمگیر اخوت و مساوات است.
بنی آدم اعضای یک دیگر اند که در آفرینش ز یک جوهر اند
چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی
(ناصر خسرو و ریشه آن، ص ۳۰۵)

الملك لله: بادشاهی فقط برای خدای متعال است تخت و تاج برای ذات الهیه مخصوص است و انسان نایب خدا است. وظیفه اش خدمت خلق است. حاکم را باید همیشه بارعیت خود ملاطفت بنماید و از ظلم و ستم پرهیز بکند و بر بادشاهی خودش غرور نکند بلکه زیر دستان و درویشان را کمکند و عدل و انصاف را بورزد تا بعد از مرگش، او را عادل بخوانده شود، برای این که حکومت بر ظلم و ستم برقرار نمی ماند. به همین موضوع شعر های ناصر خسرو ملاحظه بکنید:

ای غره شده به بادشاهی بهتر بنگر که خود کجایی
تو سوی خود زبندگانی زیرا که به زیر بندهایی
آن کس که ببند بسته باشد هر گز که دهدش پادشاهی
و گر شاه تویی ببخش و مستان چیز از شهریوروستایی
زیرا که ز خلق خواستن چیز شاهی نبود بدو گدایی
(دیوان ناصر خسرو، ص ۶۶۷)

بادشاه را باید که از حرص و آز گریز کند. همین طور بر مال رعیت را چشم ندوزد از دنیا پرستی دور ماند، برای این که مال گرفتن مردمکار بادشاهی نیست بلکه گدایی است. حرص و طمع بنیاد همه بدی هاست اینها را حدی نیست.

طمع در هر چه بستی پای بستی
چو دست از جمله شستی رو که استی
طمع بسیار کردن خواری آمد
نتیجه خواریش غمخواری آمد

(ناصر خسرو و ریشه آن، ص ۱۷۹)

حرص و طمع حتما انسان را حیوانیت می آموزند و انسان مثل شیطان کار می کند و برای تکمیل آرزوی خودش دیگران را گزند می رساند، برای این که قلبش تاریک می شود. او همیشه بر ای افزودن مال سعی می کند بعدا، همین مال برای خودش با عث ناراحت و بی قراری می شود و او همیشه در عذاب گرفتار می ماند. حریص نه فقط برای دیگران موجب اذیت می شود بلکه خودش هم در اذیت می ماند. چون که مقام انسان از آسمان بالاتر است و از فرشتگان اولی تر است زیرا که او درد دل دارد، این همه آن وقت می شود وقتی که انسان طمع را ترک کند و فکر عاقبت دارد برای این که مال و دنیا بقای ندارد بلکه این موجب بد بختی است پس این باید ترک کند و برای زندگی جاویدانی سعی کند همین پیام دلنشین حکیم ناصر خسرو است به طور نمونه ببینید:

گیتی به بند طمع بیسته است خلق را
از دست بند طمع جهان چون رهاندت
بی توتیا ست چشم تو و بر دروغ و زرق
از بند دور باش که پندش نه از وفا ست
جز هو شیار مرد کزین بند، خود رها ست
از مردچشم درد ترا طمع توتیا ست

(همان، ص ۱۷۵)

نیز:

دیو است حریص و کام او حرصش
چون صورت و کار دیو را دیدی
بشناس به هوش دیو و کامش را
بگذار طریقت نغامش را

(همان، ص ۱۷۶)

و جای دیگر می سراید:

از حریصی کار دنیا می نپردازی به دین
خانه بس تنگست و تازی می نبینی راه
در

رهگذار است این جهان یارا بدو دل در
دل نبندد هوشیار اندر سرای رهگذر
مبند

(کلیات سعدی، ص ۵۶)

در نظر ناصر خسرو حرص و هوای لعنتی است، که این مانند پرنده ای که چنگ و نقارش زهر آلود است باید از آن پرهیز دارد سعدی شیرازی هم بادشاه را توصیه میدهد که:

حاصل نشود رضای سلطان
خواهی که، خدای بر تو بخشد
تا خاطر بندگان نجویی
با خلق خدای کن نکوی

(کلیات سعدی، ص ۴۴)

دیگر این که بر رعیت رحم کن تا که زحمت دشمن نبینی.

بادشاهی، کو روا دارد ستم بر زیر دست
دوستدارش روز سختی دشمن زور آور
است

با رعیت صلح کن و ز جنگ خصم ایمن
زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر
است

(همان، ص ۲۱۷)

برای این که:

بد اختر تر از مردم آزار نیست
که روز مصیبت کشش یار نیست

(همان، ص ۱۹۷)

و راجع به حرص و طمع این طور می نگارد که:

ای طبل بلند بانگ در باطن هیچ
بی توشه چه تدبیر کنی وقت بسیج؟
روی طمع از خلق پیچ ارمردی
تسبیح هزار دانه بر دست مپیچ

(ناصر خسرو و ریشه های آن، ص ۲۱۶)

حکیم ناصر خسرو خصایص آیمه طاهرین را برای مردم نمونه قرار می دهد یعنی دل را از آلودگی مکرو حیل و حسد احتراز کند. پس ما را باید خصایل بزرگان خود مان را اختیار کنیم و گر نه ما در عمیق ضلالت خواهیم رفت و این همه موجب تباهی روح باشد لذا باید از آنها پرهیز کنیم.

سر بتاب از حسد و گفته پر مکر و دروغ

چوب پر مغز مخر جامه پر کوس و اریب

(همان)

و آن را که حاسد است حسد خود بسست

اندر دلایستاده بیاداشنش

(کلیات سعدی، ص ۴۳)

و سعدی شیرازی می سراید که:

توا نم آن که نیازارم اندرون کسی
حسود را چه کنم کوز خود به رنج در ست
بمیر تابرهی، ای حسود کین رنجیست
که از مشقت آن جز بمرگ نتوان رست

(دیوان ناصر خسرو، ص ۶۴۹)

پس را باید که خوی نیک ورزند و از خوی بدمند حسد، مکرو فریب و کینه پروری پرهیز بکند این همه اخلاق رذیله هستند حسد آتشی است که افروزنده را می سوزاند و به همین حسد قابیل هابیل را کشته شده بود. کینه پروری مانند بت پرستی هست و مکر و فریبی بدترین خصلت است که مردم را از مقام آدمیت محروم می کند. ناصر خسرو اشعار زیر را به طور یادگار گذاشته است:

درین زندان حریفی چند بایست
کزان باران جدایی باید جست
یکی بخل و دوم حرص و سوم آز
چهارم مکرو پنجم شهوت و ناز
ششم کبر و حسد هر هفت یارت
کزین یاران خلل پذیرفت کارت
ازین ها بگذر و یاری دگر جوی
رفیقان بزرگ نامور جوی

(ناصر خسرو و ریشه های آن، ص ۲۲۵)

برای این که انسان از سیرت خویش شناخته می شود. همین طور کسی که از مسجد می آید، مردمان می گویند، نمازی هست و کسی که از میکه بیرون می آید، می گویند می خوار است پس انسان را باید که از صحبت بد پرهیز بکند. قدر مرد از سیرت خوب است. در نظر حکیم ناصر خسرو صورت نیکو مثل گرگ است. می سراید:

به صورت های نیکو مرد مانند
به سیرت های بد گرگ بیابان

(دیوان ناصر خسرو، ص ۵۳۵)

و نیز می سراید که:

سیرت زشت نه اندر خود احرار است
سیرت خوبت کو گر تو احراری
گرچه بسیار بود زشت همان زشت
زشت هر گز نشود خوب و بسیای
به خوی خوب چو دیباچو عنبر شو
گرچه در شهر نه بزاز و نه عطاری

(همان، ص ۱۵۸)

راجع به صحبت بد:

هیچ مکن صحبت باخوی بد
خوی بدایرا عدوی ریمنست

صحبت بد خو همه رنجست از آن
یارش از او غمگین و او غمگنست
(کلیات سعدی، ص ۷۲۴)

سعدی شیرازی هم بر سیرت زیبا زور داده است، می سراید:
نامنیکوگر بماندز آدمی
صورت زیبای ظاهر هیچ نیست
به کزو ماندسرای زرنگار
ای برادر سیرت زیبا بیار
(کلیات سعدی، ص ۴۲)

و بر صحبت بد می سراید که:
بابدان یارگشت همسر لوط
سگ اصحاب کهف روزی چند
خاندان نبوتش گم شد
پی نیکان گرفت و مردم شد
(کلیات سعدی، ص ۳۰)

و جای دیگر این طور ذکر می نماید که:
گلی خوشبوی در حمام روزی
بدو گفتم که مشکى یا عبیری ؟
بگفتمان گلی ناچیز بودم
کمال هم نشین در من اثر کرد
رسیداز دست محبوبی به دستم
که از بوی دلاویز تو مستم
ولیکن مدتی با گل نشستم
وگر نه من همان خاکم که هستم
(دیوان ناصر خسرو، ص ۹۹)

زبان بهترین ترجمان احساسات و عواطف مردم است. انسان از زبان خودش شناخته می شود. همین
ثمرهء زبان است که انسان بر تاج و تخت می رسد و گاهی بر دار می رسد. در نظر حکیم ناصر خسرو
انسان را باید که پیش از سخن گفتن تفکر کند تا چیزی بگوید از روی عقل و خرد درست باشد و نه موجب
آزار دیگران باشد. لذا حرف بیهوده نگوید بلکه از گفتن بیهوده خاموشی بهتر است. به طور نمونه اشعار زیر
ملاحظه کنید:

مرد نهان زیر دل است و زبان
سوی خرد جز که خرد نیست مرد
دیگر یکسر گل پر صورت است
او سخن و کالبدش لعبت است
جز که سخن یافتن ملک را
جز به سخن بنده نگردد ترا
آن کس کو با تو ز یک نسبت است
حملت و هم حمیت و هم قوت است
(کلیات سعدی، ص ۱۷۸)

حالا اشعار سعدی شیرازی را نگاه بکنید:

چون نداری کمال و فضل، آن به
آدمی را زبان فزیه کند
که زبان در دهان نگه داری
جوزبی مغز را سبکباری

(همان ۳۹)

و نیز این که:

تا مرد سخن نگفته باشد
عیب و هنرش نهفته باشد (۵۰)

کتاب شناسی

دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران، ۱۳۳۶ش

دکتر شیر زمان فیروز، فلسفه اخلاقیناصر خسرو و ریشه های آن، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ۱۳۷۱ش

دیوان اشعار ناصر خسرو، از روی نسخهء تصحیح شده مرحوم تقی زاده، چاپ اول تهران، ۱۳۶۱ش

کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر تهران، ۱۳۶۵ش

دکتر صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲،